

**یادرفقای جان باخته (۳)**  
**رفیق عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)**

مقدمه

رفیق مریابخش

حنجره ام خونی ست.

علی میرفطروس

وقتی در آن سحرگاه تابستان ۱۳۶۲ در حادۀ بانہ-سردشت، نیروهای جمهوری اسلامی در خط کمین گاه قرار گرفتند و با اعلام آتش فرمانده پیشمرگان کومه له، برای چند دقیقه انکار طوفان پهاخاست و در میان طوفان صدا، رعدی چون شکستن تنه درخت کهنی هم به گوشمان رسید. با قطع کوتاه صدای رگبار اسلحه ها، نگاهمان به طرف آن تنه شکسته کشیده شد و با صدای خرناسه ای بلند و فوران خون، خون از گلو.

درخت شکسته در طوفان، رفیق رستم هورامی، فرمانده عملیات بود و در خون نشست. حنجره اش خونی و صدایش خاموش گردید. تصور همچون صدایی بلند و شکننده از حنجره ای زخمی هنوز هم برایم باورکردنی نیست و مرگ آن رفیق، مرگ صدای بود و صدا، صدای انسان آزادیخواه. صدایی که قبل از شروع عملیات در آن سکوت صیحگاهی در گوشمان طنین داشت و با مرگش هنوز پژواک صدایش در آرامش و سکوت بعد از عملیات باز با ما بود.

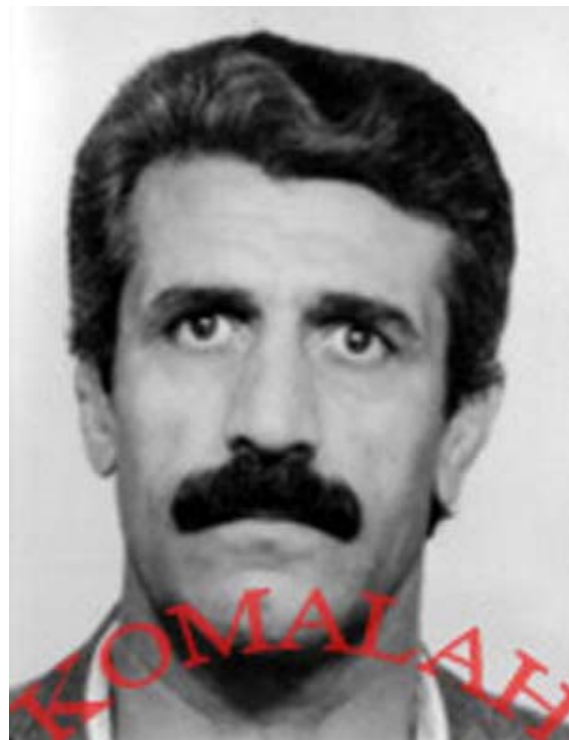
یاد و خاطره همه جان باختگان راه سوسیالیسم و برابری با ما خواهد ماند.

+++++

از این پس در چند یادنامه، زندگی و مبارزه رفقای که کم و بیش با آنها آشنا بودم را در زیر تیتر "یادرفقای جان باخته" خواهم آورد. خواننده این یادنامه ها در نظر داشته باشد که در میان خیل عظیم رفقای جان باخته، به زندگی و مبارزه رفقای پرداخته و خواهم پرداخت که اکثراً "زندگی و مرگشان سیر دیگری طی کرده و در میدان مبارزه و روروی بادی با دشمن جان باخته اند و مرگشان در اترنفاق دیگری به وقوع پیوسته است. حتماً به شخصیت های ویژه در بستر عمومی "جان باختگان" توجه شده و واضح است آشنایی نزدیک هم برای نوشتن تاثیر داشته است.

+++++

رفیق عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)  
نمونه یک انسان واقعی



اولین باری که در سال ۱۳۶۴ و در گرماگرم درگیری های کومه له با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات دکتردرویش را دیدم و اومشتاق و رقیبانه، انسانی و مهربانانه مرا فوراً "وداولین برخورد به حریم بزرگوارانه و رقیبانه اش راه داد، تصویری که از او در ذهنم بلافاصله نقش بست، واقعی بودن انسان بودنش بود. واقعی بودن آنطوری که باید بود. به تمام معنا. دکتردرویش آزاده بود و آزاداندیش. متاسفانه شرایط جنگی و کوتاهی آشنایی ما این فرصت را از من گرفت که بیشتر با او باشم. دیدار دوم، به فاصله کوتاهی، در بیمارستان اردوگاه مرکزی حزب و در آنجا بستری بود. و جقدر برایم دردناک بود وقتی صاحب آن روحیه بشاش را این بارتکیده و بیمار دیدم. بعد از آمدن به کشور سوئد و گذشت مدتی خبر رسید که باز زندگی و دایه گرفته است. جراح بزرگ پشت جبهه های جنگ و درگیری، آن که زندگی را به مبارزین زخمی و در حال مرگ پس میگرداند، خود اسیر دست بیماری لاعلاجی شده بود. سرنوشت این بود که نجات دهنده انسان های دردم مرگ، خود آن گونه به مرگ تن دردهد. مرگ دکتردرویش برای همه سخت و اثربرانگیز بود. مرگ آن انسان خوب و واقعی. (۱)

بهروز شادی مقدم ۲۰۰۹. ۱۲. ۴  
<http://shadochdt.wordpress.com>  
shadi\_behr@yahoo.de

### (۱) - بیاد رفیق کمونیست دکتر عبدالقادر وحیدی (دکتردرویش)

در سحرگاه روز دوازدهم آذرماه سال ۶۷ رفیق رزمنده و کمونیست دکتر عبدالقادر وحیدی مشهور به "دکتردرویش" در یکی از بیمارستانهای شهر استکهلم سوئد، قلبش از تپش باز ایستاد و جانباختنش غم و اندوه عمیقی را برای ما و برای هر انسان شریف و آزاده ای بر جای گذاشت. رفیق دکتردرویش رزمنده ای بود که زندگی اش را در پیج و بافداکاری بی نظیری وقف راه آزادی و رهائی کارگران نمود. در سال ۶۲ و به هنگامیکه خبر اعدام وحیده دخترش را توسط جلادان جمهوری اسلامی به او دادند، در جواب گفت: "اعدام وحیده خنجر بی بود که جمهوری اسلامی بر دلم فرود آورد، اما من کسی نیستم که با چنین خنجرهای از پای درآیم. اعدام وحیده و صدها وحیده دیگر فقط ایمان و عقیده ام را برای مبارزه علیه جهل و خرافه و سرمایه راسخ تروبادوم ترخواهد ساخت!" او خود وحیده را آموزش داده و پرورده کرده بود. وحیده ای که از شهر سفربرایش مینوشت و پدرباره ادامه مبارزه تشویق میکرد.

دکتردرویش دکترونده های مردم زحمتکش و دکترونده اعتمادآنان بود. او دکترونده ای بود که کسی مورد اعتماد بود. او دکترونده ای بود که کسی بود که در هر شرایطی بیالین بیمارانش میرفت، مداوایشان میکرد و اگر لازم میشد ساعتها با استفاده امکانات جراحی محدودی که در اختیار داشت به کار جراحی میپرداخت، او کسی بود که بارها کس و کارشان را بافداکاری از مرگ نجات داده بود و به همین خاطر و آنجا که او را از خود میدانستند، دوستش داشتند و افداکاری هایش را ارج مینهادند. او در عین حال، از آغاز مبارزه مسلحانه در کردستان ایران، دکترونده صغوف نیروی پیشمرگ کومه له بود. بارها در جبهه های جنگ حضور یافت و بافداکاری استثنائی وی نظیر بر منشکلات کارغلیه کرد و جان صدها تن از رفقای پیشمرگ را از مرگ نجات داد. خاطره جانباختن او، اینکارات و دلسوزیهایش زبانزد پیشمرگان شد، دهان بدهان گشت و برای همیشه در دلها جای گرفت.

دکتردرویش از هنگام ورود به تشکلات علنی کومه له، همیشه به این موضوع میاندیشید که چگونه میتوان بر منشکلات کار در شرایطی که شهرها به اشغال درآمده است و در شرایط سخت فعالیت پیشمرگانی، غلبه کرد و به نیازهای درمانی و پزشکی نیروی پیشمرگ کومه له و مردم زحمتکش پاسخ داد؟ او در پاسخ گویی به این سوال و چنین نیازی بود که به اتفاق دیگر همکاران دکترونده در صغوف کومه له بودند و با تشویق و راهنمایی رفیق جانباخته دکتر جعفر شفیع مرکز پزشکی کومه له را سازمان دادند. همان مرکزی که از جانب کمیته مرکزی کومه له و پیاس خدمات شایان توجه دکتردرویش بنام بیمارستان دکتردرویش وحیدی نام گذاری شده است. او بخوبی میدانست که بدون بهره گیری از کادرهای درمانی پزشکی ماهر، مرکز پزشکی کومه له سازمان داده نخواهد شد. و همینطور میدانست که در چنین شرایطی و برای غلبه بر چنین مشکلاتی باید به نیروی خود اتکا کرد. بدین لحاظ او اهمیت فراوانی برای تربیت و آموزش رفقای داوطلب این کار قائل بود و در این راه تلاشهای خستگی ناپذیری را به عمل آورد و توانست شاگردان بسیاری را آموزش دهد و رفقای را برای کار جراحی پرورده سازد.

رفیق دکتردرویش به هنگام بیماری نیراستوار بود و با اراده ای پولادین با اینکه میدانست که فاصله چندانی با مرگ ندارد همچنان به فکر آینده مبارزه ای بود که در کردستان جریان داشت. عشق و رهایی کارگران و مردم محروم به او نیرو میداد و او مرگ را به هیچ میگرفت. بدون شک، مرگ رفیق دکتردرویش وحیدی، بارگرنائی بردلها بمان است و خاطره چنین عزیزی برای همیشه در دلها بمان زنده و گرامی است. یادش را گرامی میداریم و جان باختنش را به خانواده اش و به همه رفقای حزبی و کارگران و زحمتکشانش کردستان و همه انسانهای شریف و آزاده تسلیت میکنیم.

### اطلاعیه کمیته مرکزی کومه له درباره: فوت رفیق دکتر عبدالقادر وحیدی مشهور به دکتردرویش

با تأسف فراوان کمیته مرکزی کومه له اطلاع یافت که سپیده دم روز ۱۲ آذرماه ۶۷ رفیق مبارزو کمونیست پیگیر دکتر عبدالقادر وحیدی بعد از تحمل یک دوره طولانی بیماری، جانباخت. رفیق دکتر عبدالقادر مشهور به دکتردرویش عضو حزب کمونیست ایران و مبارزی خستگی ناپذیر در درون صغوف پیشمرگان کومه له بود که سالهای سال با تمام توان و دانش و تجربه ای که داشت همچون یک پزشک جراح و همچون مبارزی سیاسی زندگی اش را وقف راه رهای کارگران و ستمدیدگان و محرومان کرده بود و بیخبر برای همه همسنگرانش و همه کسانی که وی را بعنوان پزشک جراح و پیشمرگ کومه له میشناختند، قابل اعتماد و محبوب بود. رفیق عبدالقادر وحیدی از سال ۵۷ همزمان با پیشبرد وظایف جراحی در بیمارستان شهر سفز، همچون مبارزی سیاسی به صف مبارزه انقلابی پیوست و بعنوان هوادار کومه له فعالیت میکرد.

در بهار سال ۱۳۶۰ بعد از آنکه مورد تعقیب پلیس قرار گرفت، به صغوف پیشمرگان کومه له پیوست و از آن پس با حسارت و بیگیری در تمامی میدانهای مقاومت و مبارزه مردم زحمتکش در کردستان شرکت کرد و توانم با پیشبرد دیگر وظایفش همچون یک پزشک جراح زبردست بی وقفه در میان صغوف پیشمرگان و در میان مردم، مشغول به کار درمانی و جراحی بود و در این عرصه نیز بافداکاری های کم نظیری از خود نشان داد. رفیق دکتردرویش در طول مبارزاتش در صغوف کومه له، ده ها بار در میدان های جنگ انقلابی کردستان بخاطر نجات جان رفقای پیشمرگ جانش را به خطر انداخت و به این ترتیب صدها پیشمرگ و مردم زحمتکش کردستان را از مرگ ختمی نجات داد. ما بخاطر از دست دادن این رفیق و همسنگر محبوبمان به تمامی مردم کردستان، به خانواده و بستگان رفیق دکتردرویش و به همه رفقای حزبی عمیقاً تسلیت میکنیم. بافداکاری ها و تلاش انقلابی و زندگی ساده و پربار دکتردرویش را هیچگاه از یاد نخواهیم برد. گرامی بیاد رفیق دکترویش.

کمیته مرکزی کومه له ۱۳ آذرماه ۱۳۶۷

## نامه رفیق جانباخته وحیده وحیدی به پدرش دکتر درویش

این نامه در پانزده سال ۶۰ نوشته شده و در خبرنامه شماره ۱۴۷ چاپ شده است. این نامه را رفیق وحیده زمانی به پدر انقلابیاش نوشته بود که خود بعنوان یکی از هواداران فعال کومه له مسئولیت بخش دانش آموزی هواداران کومه له درسقز رابعده داشت. رفیق وحیده بعدها بوسیله جنایتکاران جمهوری اسلامی دستگیر محاکمه و اعدام گردید.

پدر عزیزم سلام!

سلامی دارم سرشار از افتخار و اشتیاق دیدار برای تو و دیگر عزیزانم در سنگردفاع از زحمتکشان، در کردستان فهردان، کردستان جای مبارزان واقعی و مکان تحقق افسانه ها. پدر عزیزم که باعث سرپلندی مایی به راه ولایت که همان راه کارگران و زحمتکشان است، با اراده و قاطعیت ادامه بده و بدان که ما هم در داخل شهر همیشه با و رو کمک شما هستیم و با و رو کوشش خود در راه بزرگ شما گام برمیداریم. هر چند این راه فرازونشیب زیاد دارد ولی باید رفت تا به مقصود رسید و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. حتی اگر لازم بود کشته میشویم. پدر جان! نامه ات روز ۸/۱۴ بدستمان رسید خیلی خوشحال شدیم و اتفاقاً خانه دایه... بودیم با و دایه و خالو... هم خیلی از دیدن آن خوشحال شدند و گفتند سلام برسانید و احوالش را بپرسید.

وضع شهر ظاهر آرام است ولی مردم در انتظار عجیبی بسر میبرند، مانند آنش زیر خاکستن، تقریباً شهر حالت آرامش قبل از طوفان را دارد، روز سیزده آبان محشر بود، صدای تیراندازی عجیبی که از صبح شروع شد و تا بعد از ظهر ادامه داشت، بگوش میرسید. صبح زود دانش آموزان دبستان و راهتمانی را جمع کردند تا تظاهرات کنند ولی ترسیدند که دبیرستان را تعطیل کنند. چون میدانستند که شلوغ میشود، ولی ما هم بیکار ننشستیم و به حیاط رفتیم و به خواندن سرود و دادن شعار پرداختیم، اکثریتها و توده ایها هم فوراً در مقابل مان دسته درست کردند. مدیران و مسئولان مدرسه هم از ترس اصلاً بیرون نیامدند. ولی دبیرستان... خیلی شلوغ شد بطوریکه شاگردان بحالت تظاهرات بیرون آمده بودند ولی پاسداران شدیداً شروع به تیراندازی کرده و شروع به بازداشت دانش آموزان کردند، عده زیادی را گرفتند. بعداً عده ای را آزاد کردند. ولی هنوز تعدادی در بازداشت هستند. این هم خلاصه ای بود از اوضاع شهر، دیگر وقت را نمیگیرم، همگی سلام میرسانند. به امید پیروزی.

قربانت: وحیده

## پیام رفیق ثروت مطهر همسر رفیق جانباخته دکتر درویش به کومه له

رفقای کومه له، عزیزترین کسان دکتر درویش، سلام مرا بپذیرا باشید. ای کسانی که با جانبازی هایتان، فداکاری و تلاشتان برای برپائی جامعه ای نوین عشق به مبارزه و زندگی را در درویش شعله ور کرده بودید، ای کسانی که عشق به شما پیشروان طبقه کارگر درویش را به فولادی آبدیده در مقابل مصائب و مشکلات مبدل کرده بود. ای انسانهای شریف و آزاده که عشق به شما و آرمان ولایتان درویش را همچنان رزمنده و با روحیه نگاه داشته بود که حتی برای لحظه ای بیماریش نتوانست افکارش را از مبارزه و رهائی انسانها ارفیدستم و بندگی غافل کند. ای عزیزان دکتر درویش و من همان اندازه که درویش به شما عشق میورزید مطمئن هستم که شما هم دلان برایش میتپید، نگرانش بودید و حالا که او را از دست داده ایم، لازم میدانم که به سهم خود جانباختن درویش را به شما تمام کسانی که او را میشناختند و دوستش داشتند تسلیت بگویم، غم از دست دادن درویش برای من خیلی گران است اما افتخار همسر چنین انسانی بودن شهادت و بردباری بزرگی را در من ایجاد کرده است و خودم را موظف به ادامه راه ولایت او میدانم. به امید موفقیت و پیروزی.

همسر دکتر درویش ۹-۱۶



دکتر درویش در کنار رفیقی زخمی بعد از اتمام عمل جراحی



عمل جراحی در پشت جبهه